

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرهاد شفیعزاده -دانیال ایمانی

۰۳ جولای ۲۰۱۹

چپ در حوالی راست مفرط

"یک سرباز پنتاگون در حوالی کوبانی کشته شد" 1

خبر دیگر نه برای آن روزهای "مقاومت استالینگرادی کوبانی" بلکه مربوط به همین چند روز گذشته است. سوگلی چپ ایران که زمانی جهت پراکتیزه کردن "پروژه رادیکال" اش یک نظر به این می کرد و یک نظر به آن، اکنون دیرزمانیست که در غایت و افق طرحی که می بایست جای بگیرد، جا خوش کرده است، طرحی که با اندک مذاقه ای در مبانی نظری اش، امکان ردیابی و مکانمندی اش را در چارچوب پلان کلان امپریالیستی امریکا به وضوح می شد مشاهده کرد. آنهم نه در سناریوی که "چپ بین المللی" در توهماتش می پنداشت بلکه دقیقاً در مقابل این توهمات. اما در این میان نمی شود نقش میانجی و آن راوی سرهم کننده که باعث و بانی این انحراف شد را نادیده گرفت و یادی از آنها که چنین جنس بنجلی به ما انداختند نکرد. آری منظور همان چپ پروغرب است!

چپ پروغرب (چپی که با وانهان افق کلی مبارزه با سرمایه و پذیرش دال های مرکزی و ایدئولوژیک لیبرالیسم، من جمله حقوق بشر، سکولاریسم، دموکراسی و ...) که اکنون چهره غالب چپ وطنی شده و انبوهی از گعده ها و حلقه های نظری را از رخدادهای « سیاست رادیکال» تا جریان " نقد اقتصاد سیاسی"، از مؤسساتی چون پرسش و چپ پست مدرن دانشگاهی تا «کمونیست ها» ی سازمانهای اپوزیسیونی و مارکسیست های رژیم چنجی مطبوع امریکا، به شدت به شناسائی و نمونه یابی مواردی منحط و انحرافی از امر مبارزه روی آورده، در این میدان مقصر اول و آخر است.

این چپ که با اتکاء به کلاژهای آشفته ای چون رخدادهای بادیوی و آش در همجوشی چون نظریات هارت و نگری به تبیین عرصه مبارزاتی به اصطلاح جدید و انکشاف سطح نوینی از مبارزه آمده بود در نهایت با استهزای دیدگاههای ضدامپریالیستی و رفض رویکردهای طبقاتی به مبارزه، به دامان دوگانه هائی همچون استبداد/دموکراسی، اسلام سیاسی/سکولاریسم، دولت / کنفدرالیسم دموکراتیک و دیگر فانتزیات فرو غلتید. آنچه تحت عنوان «شیوه های متفاوت زیست جمعی»، «دموکراسی رادیکال»، «سازماندهی از پائین» و دیگر ترمها و مفاهیمی که حول مناطق شمالی و عمدتاً کردنشین سوریه و کارگزار سیاسی اش تولید شده و به صورت انبوه در فضاء منتشر گردید، از همین ناحیه قابل بحث است. در راستای همان دو گانه های کاذبی که علی رغم هر گونه وراجی نظری درباره آنها چیزی جز بخشی از سناریوهای امپریالیستی امریکا و قدرت های منطقه ای در خاورمیانه نبودند.

1 <https://syria.liveuamap.com/en/2019/2-may-a-us-soldier-was-killed-in-kobane-in-northern-syria>

این چپ نه تنها ، گاه تنوره داغ روژاوايش ، بلکه اکنون نیز قادر به فهم هيچ امری از حيث فراسويش نيست در عين کاربرد مفاهيم کلانش، در کاربستش، در بستری سخت از اعلان مرگ کلان روايت است . با تردستی نچندان زیرکانه ، با دشمن طبقاتی اش دست در دست می نهد که با دشمن مشترک ژلاتینی و متغییر شان با نامهای درون تهی و سوگیرانه ای همچون ارتجاع و مذهب به جنگ در آیند . کار و نان و آزادی و سرمایه به روسری و توسری و دوچرخه سواری و ناموس و اعدام و فلان و بهمان تقلیل می یابد.

چپ وامانده و پشیمان و لنین خواننده و مدعی لنینیسمی که پوتین و ترمپ را هر دو امپریالیست می خواند، نه برای این که ضد امپریالیست است بلکه برای این که امپریالیست امریکا را تطهیر کند و میان بد و بد تر امریکا را بد و شایسته تر میدان ، غالب کند.

پس از فرونشستن تب توهم تحقق سوسیالیزم قرن در مناطق کردنشین سوریه ، انتظار این بود دست کم اکنون چپ سازمانی حامی آن عبرت گرفته بود و این امر نچندان پیچیده را درک می کرد که افق مبارزه طبقاتی بدون فهمی عالمگیر از موقعیت و جایگاه کل طبقه در هر نقطه و بزنگاهی براحتی به ضد خودش تبدیل می شود ، کما این که آرم پنتاگون هم توانست در کنار ستاره سرخ سوسیالیزم با نام مسخره مدافع فلان خلق آب در آسیاب نفوفاشیزم حاکم بریزد . تعمیم نازمان مند گزاره های یک دستگاه اندیشه گانی سیاسی در یک قالب و تعیین آنها بر مصادیق ثابت ، از جهل و یا شیادی نشأت می گیرد . دیالکتیک بر این معنی نظر دارد که تغییر و تحویل علل در تزه های متمایز و حتی هم شکل، تبدیل به اصول جهتی متفاوت می شوند ، کما این که پیامدهای متفاوتی هم با خود می آورند ، لذا سنتز ها هم، نا همگون می شوند و لاجرم ، عملاً تاکتیک ها و مواضع هم با کارکرد معلول های مختلف تاکتیک ها عمل مشخص و متمایز دارند . این می تواند همان تحلیل مشخص در شرایط مشخص باشد . پس منافع طبقه کارگر هم اصلی ماتقدم و پایدار و مکانیکی نیست . و شعور دیالکتیکی هم بر شور شعاری تقدم دارد .

از کمونیزم عشق آزاد حکمتی و جلسه به هم زنی گرفته که اسرائیل را تنها دمکراسی منطقه می داند تا کمونیزم قوم گرایی که از کل نظریات معاصر مارکسیستی تنها فهم کج و معوج خود از حق تعیین سرنوشت ملل آن هم تنها برای ملتی خاص که گویا کاملاً اتفاقی ، تحقق حق ملی آن ملت در دورنمای سیاست خارجی امریکا نیز تعریف شده ، همگی رئال پولتیک سوسیالیستی را جز در تحقق فوری قدر مشترکی از سوسیالیزم به ظن خود، با آمال امریکائی «خاورمیانه بزرگ» و در عین حال تکه پاره و کوچک، نمی بینند .

این چپ با تداوم حرکت بر بستر مفهوم اینک گنگ و عام «چپ»، عملاً به صورت شتاب زده ای در مدلول یابی ، صورتهائی پراکنیزه شده از چپ، این مفهوم را چنان تعمیم می بخشد، که دایره شمولش از مسیح علیزاد و کارزارهای چهارشنبه بازارش تا کاسبان قومی کردایتی و فدرالیست را در برمی گیرد . بی گمان ایده تمامیت و گشودگی بر "امر کلی" (مبارزه طبقاتی) توسط هر جریان مدعی چپ، تنها یک نتیجه بیشتر ندارد، و آنهم هبوط این جریان در درون گفتمان/پروژه رژیم چنج و درآمدن ذیل شعار انحرافی "سرنگونی جمهوری اسلامی هم ستراتیژی هم تاکتیک " خواهد بود

اکنون با در دست گرفتن "کارد آکامی" می توان براحتی به تبیینی از عرصه رسید . چرا که مسأله ، سنجه ها و معیارهاست و این که چه پارادایمهایی را برای تعیین صدق و کذب می توان اصل قرار داد و کجا آگاهانه یا ناخودآگاه، دچار شیفت پارادایمی می شویم . بی گمان اندیشه ورز خردمند معیاری را که از اساس بر نوعی کین توزی و دشمنی پیشینی و لایتغیر باشد، نمی تواند در تمایز صدق و کذب و نفع و ضرر، مفید فایده بداند . اما چپ داستان ما فارغ از

تمامی مبانی نظری و مشاهدات میدانی و تغییرات معطوف به زمان و مکان، در هر تحلیلی با تلاش ساده انگارانه و زرد، صدق و کذب و چیدمانش را با سنجۀ یقیناً نادرست دوری و نزدیکی و نسبتش با امر بقاء و فنای جمهوری اسلامی می‌سنجد. این کج اندیشی به درجه ای غلظت می‌یابد که گاهی سوگیری های انترناسیونالیستی چپ جهانی را پشت گوش می‌نهد و کورمال کورمال به سمت حتی پذیرش نقش رژیم آپارتاید اسرائیل به پیش می‌رود. در موردی دیگر مواضع منحط و مردد آنها در باره کودتای نافرجام نظامی ونزوئلا نیز قابل ذکر است.

تذکرات و نقد سوسیالیستی بر رویکردهای دولت نیکولاس مادورو اگر هنگامه استحکام پایه های قدرت دولتی می‌بود، می‌توانست از یک نقد آگاه‌گرانه و از منظری کمونیستی باشد، اما طنز ماجرا در این است که از قضاء دقیقاً در آنی که تهاجم نیروهای امپریالیستی در غائی ترین سطوح خویش است و ایجنتهای پروژه آمریکائی در خیابان های کارآکاس در جولان اند، این نقد چیزی جز بازی در زمین گفتمان سرنگونی طلبی راست و نئوفاشیسم که گستره ای از ونزوئلا تا ایران یافته، نیست.

در چارچوب امر مبارزاتی طبقاتی اگر طبقه چنان واحد جهانی متصور نگردد، نه تنها کل مبارزه طبقه کارگر جهانی را دچار استحاله و افول می‌کند، بلکه تحقق نسبی و در یک گستره محدود ملی را نیز منتفی می‌سازد، چرا که تقابل شعار گلوبالیزیشن جهانی با شعار کلاسیک «کارگران جهان متحد شوید» اتفاقی نیست و ناشی از عینیتی انضمامیست. پاسکال فیلسوف خداباور، در صورتبندی برهانش، بر اثبات وجود خدا، تأکید می‌کند که فارغ از تیقن و عقلانی بودن براهین اثبات وجود خدا، اگر وجود یا عدم باری را همچون یک قمار یا شرط بندی ملاحظه کرد در هر صورت تأیید ایمان به خداوند، به منفعت فرد قمارباز است. حال جدای از مسأله معرفتی وجود یا عدم وجود خداوند، این اشکال بر پاسکال وارد است که خدا تنها در تأیید و رداش معنی نمی‌یابد، بلکه پیامدهای عملی این ایمان است که مثلاً مورد نقد فلاسفه ملحد چون سارتر و راسل قرار می‌گیرد. چپ منحط داستان ما، در مغطه ای پاسکالی قرار دارد! از این قرار که مابین بقای جمهوری اسلامی پیرو منطق سرمایه و براندازی این نظام و در مقابل حاکم شدن سیستمی همزمان سرمایه داری و آلت دست غرب، دومی را انتخاب می‌کند. با این استدلال آبی که در صورت تحقق رژیم چپ، دستاوردهای حداقلی همچون لغو حجاب اجباری، آزادی قر دادن، به دست می‌آید که بودش بهتر از نبودش است! بلاهت این مشی از اینجاست که در نظر ندارد در مقابل کسب آزادی رقص و حال و هول، رژیم صرفاً سکولار مورد نظرشان را به دست نمی‌آورند، بلکه تغییرات بنیادین در جایگاه ایران و نسبتش با امر سلطه و استعمار نوین است که از مجرای این طرح و به کام غرب، تحقق می‌یابد. چرا که هر انقلابی اگر در محتوا مطابق این واژه باشد، باید بر بستری از تحلیل موقعیت و امکان یابی دخالت توده، مستقل از فشار خارجی باشد. و حتا در این صورت هم، آرایش و توازن قوای طبقاتی باید پایه آینده بینی یک مشی کمونیستی باشد. چپ پرو غرب همچون کبک سر در برف کرده، کمترین توجهی به توازن رزم طبقاتی نیرو و سوژه اش، در راستای پیشبرد یک کنش/سیاست طبقاتی ندارد و در این فضا تکتیک، ستراتیژی و چه بسا ایدئولوژی و آمالش، در سرنگونی و فقط سرنگونی خلاصه می‌شود. این منظر هر چه می‌تواند باشد، الا کمونیسم.

بر اساس آنچه در شرح آمد، فاکتورهای برای تعیین حداقلی مصادیق نیروی چپ می‌توان به دست داد. یک نیروی چپ، من حیث چپ بودنش، در جدال هائی همچون اسرائیل- فلسطین یا دولت ونزوئلا و کودتاگران امریکائی، نمی‌تواند بی طرف و یا حتا مردد باشد. حضور جهت مند و ایجابی در این منازعات، همان امریست که باید بر آن تأکید داشت. چپ نمی‌تواند در قبال جنبش ها و پویش های رنگارنگ داخلی و میدانی، بدون در نظر گرفتن جایگاه گفتمانی،

و غایت پروژه اش موضع گرفته و ورود کند. " دختران خیابان انقلاب " یا کمپین ضد اعدام، و یا مناقشات قومی/اتنیکی ، تا آنجائی موضوع یک کنش/سیاست چپی است که در مفصل بندی نهائی ، نسبتش با امر طبقه تبیین شده باشد و سود و زیان آن، از عینک منافع طبقه کارگر ارزیابی شده باشد.

پایان__